

## ویژگیهای زبان عرفانی شمس تبریزی

### چکیده

زبان عرفانی با گونه‌های مختلفش، زبانی است که عارفان به وسیله آن معانی بلند عرفانی، عواطف فردی و تجربه‌های روحی خود را بیان می‌کنند. هدف از این نوشتار، مطالعه موردی ویژگیهای زبان عرفانی در مقالات شمس تبریزی است. بررسی زبان عرفانی شمس در مقالاتش، ضمن آنکه ما را با دنیای خاص عارفان آشنا می‌کند، موجب فهم بهتر آموزه‌های او و زمینه‌ساز حل بسیاری از مشکلات مشنوی مولانا خواهد شد. مهمترین ویژگیهای زبان عرفانی شمس عبارت‌اند از: اقتدار، شفافیت، متناقض‌نمایی، هنجارگریزی، محاوره‌ای و عامیانه بودن، روایت‌گری، تأویل‌گرایی و آهنگین بودن که میزان غلظت آنها بنابر موقعیتهای گوناگون تغییر می‌کند. این خصوصیات با اندکی تفاوت در زبان سایر عارفان نیز دیده می‌شود اما آنچه زبان شمس را از زبان دیگران ممتاز می‌کند بازتاب یافتن نگاه انتقادی او در زبانش است که از سلوک‌رندانه و جسورانه او نشأت می‌گیرد.

**کلیدواژه‌ها:** عرفان، زبان، شمس تبریزی، مقالات.

### مقدمه

زبان از امتیازات مهم بشری شمرده می‌شود؛ به طوری که برخی آن را با هستی آدمی یکسان دانسته‌اند. فلاسفه از گذشته‌های دور، بر پیوند ناگسستنی زبان و اندیشه آدمی تأکید ورزیده‌اند و با تعریف انسان به حیوان ناطق، نطق را ویژگی متمایز او از سایر موجودات دانسته و از نطق، تفکر را اراده کرده‌اند. برخی از دانشمندان معاصر در حوزه‌های مطالعاتی مختلف، هرکدام به نحوی بر نظر پیشینیان صحه گذارده‌اند؛ مثلاً ویگوستکی، دانشمند شهیر بلاروسی که درصدد تبیین ماهیت روان‌شناختی زبان بود می‌نویسد: «تفکر صرفاً در قالب واژه‌ها بیان نمی‌شود بلکه از طریق واژه‌ها به وجود می‌آید.» (ویگوستکی، ۱۳۷۰: ۱۹۰).

هایدگر نیز با یادآوری سخن ویلهلم فون هامبولت که گفته بود « ما انسانیم، نه بدان سبب که زبان داریم، بلکه از آن رو که خود زبانیم. » معتقد است زبان نزدیکترین همسایه بودن انسان است و انسانها همه جا با زبان روبرو می شوند. انسانها همواره در حال سخن گفتن اند حتی موقعی که کلمه ای بر زبان نمی آورند و تنها می شنوند یا می خوانند (هایدگر، ۱۳۸۱: ۷۵-۷۶). گادامر نیز نوشته است: «هستی که به فهم درمی آید زبان است» (پالمر، ۱۳۷۷: ۵۲).

به هر حال زبان قدرتی فوق العاده به بشر داده است تا با آن بتواند هم هستی و هم نیستی را در جهان درون و بیرون خود توجیه کند و روح زندگی را در نیروهای نهانی بدمد. روت ناندانسن در مقدمه کتاب *زبان و اندیشه چامسکی* می نویسد: «نقش و کار کلام برانگیختن نیروهایی است که تاکنون پنهان و سترون بوده اند و تنها در انتظار کلام بوده اند تا بر آنها پرتو افکند، آشکارشان سازد و امکان ورودشان را به قلمرو وجود و زمان فراهم آورد.» (چامسکی، ۱۳۷۹: ۳).

هرچند زبان قدرتی شگفت انگیز به انسان داده است اما از نظر میشل فوکو که به نسبت میان قدرت و زبان می اندیشد؛ زبان از چنان قدرتی برخوردار است که آدمیان در برابر آن تسلیم می شوند. او می نویسد: «انسان با بیان اندیشه هایش در قالب واژگانی که خود بر آنها سلطه ندارد و با محصور کردن آنها در صورتهای کلامی که از ابعاد تاریخشان آگاهی ندارد بر این باور است که کلامش در ید قدرت اوست و در نمی یابد که این انسان است که خود را به ضروریات آن تسلیم می کند.» (هارلند، ۱۳۸۰: ۱۶۷-۱۶۸).

هر یک از گروههای اجتماعی، فرهنگی، علمی و ... علاوه بر زبان عام می توانند زبان خاص خود را داشته باشند. آشنایی با زبان خاص هر گروه، از طریق شناسایی واژگان کلیدی هر حوزه و چگونگی کاربرد آن واژگان در بافت کلام افراد آن حوزه در موقعیتهای مختلف امکان پذیر می شود. زبان عرفانی نیز نمونه ای از کاربرد زبان در حوزه خاص است که عارفان به وسیله آن، معانی بلند عرفانی، عواطف فردی و تجربه های روحی خود را بیان کرده اند.

تقسیم بندیهای مختلفی از انواع زبان عرفانی ارائه کرده اند که گوناگونی آنها ناشی از تفاوت در منشأ تقسیم بندیهاست و معمولاً در شکل گیری آنها یک یا چند مورد از عوامل زیر دخالت دارد: موقعیت گوینده، اهداف کلام، نوع مخاطب، زمینه های فرهنگی و اجتماعی، ماهیت مطالبی که عارفان بیان می کنند و ...

از جمله قدیمی ترین تقسیم بندیها برای زیر شاخه های زبان عرفانی، سخن روزبهان بقلی در کتاب شرح شطحیات اوست که سه گونه زبان برای عارفان بر می شمرد که عبارتند از: زبان صحو، زبان تمکین و زبان سُکر (بقلی شیرازی، ۱۳۴۴: ۵۵).

دانشنامه زبان و ادب فارسی نیز آثار عرفانی را با توجه به گونه های زبان عرفانی سه نوع دانسته است: یک دسته آثاری که زبان در آنها برای انتقال معنی به مخاطب به کار می رود و تشخیص زبان ناشی از بلاغت گوینده است؛ دوم آنکه بیان معنی با حساسیتهای عاطفی گوینده پیوند دارد و این حساسیت عاطفی به زبان او تشخیص می بخشد که گاهی غلبه آن باعث کم رنگ شدن بیان معنی می شود؛ سوم آنکه زبان در خدمت بیان تجارب روحی خاص قرار می گیرد؛ تجاربی که چون با تجارب مشترک و عام بیگانه است نمی توان مصداقی قابل فهم برای آن در زبان معمول یافت (پورنامداریان، ۱۳۸۴: ۲۹۲).

آشنایی با زبان عرفانی و گونه های آن، ما را به دنیای خاص طبقات مختلف عارفان نزدیک می کند و زمینه ساز فهم بهتر باورها و رفتارهای آنان می شود. هدف از این نوشتار مطالعه موردی این گونه از زبان در مقالات شمس تبریزی است.

مقالات شمس از جمله آثار مهم عرفانی است که به رغم دارا بودن ظرفیتهای پژوهشی فراوان، کمتر مورد توجه محققان ادبی قرار گرفته است. این کتاب از نظر زبانی و محتوایی در میان آثار عرفانی، اثری استثنایی است و بسیاری از رویکردهای نظری و آموزه های عملی آن در مثنوی معنوی بازتاب یافته است، به همین سبب این کتاب کلید حل بسیاری از معماها و پیچیدگیهای معنایی مثنوی مولانا به شمار می رود. تمجیدهای مکرر مولوی از قوت کلام و شیرینی گفتار شمس تبریزی در لابه لای اشعارش نیز، مؤید اهمیت این کتاب و دلیل روشنی بر عظمت سخن و روح بزرگ شمس است. مطالعه شخصیت شگفت انگیز و اسرار آمیز مردی که اعجوبه ای همچون مولوی را شکوفا کرد، بدون ژرف کاوی در سخنان به جا مانده از او ناقص خواهد بود.

شناخت ویژگیهای زبانی شمس که در این مقاله با روش تحلیلی دنبال می شود می تواند به درک درست تری از ابعاد شخصیتی و فکری او منجر شود و نشان دهد که زبان فارسی در بیان حقایق عرفانی چقدر ظرفیت دارد؛ زبانی که شمس تبریزی درباره آن گفته است: «زبان پارسی را چه شده است بدین لطیفی و خوبی؟ که آن معانی و لطائف که در پارسی درآمده است در تازی در نیامده است.» (شمس، ۱۳۶۹، ۲۲۵).

## مهمترین ویژگیهای زبان شمس

### ۱. اقتدار

از مهمترین ویژگیهای زبان شمس اقتدار کلام اوست که ریشه در روحیه استعلایی و اعتماد به نفس فوق العاده او دارد. نشانه های این اقتدار را می توان در صراحت بیان، تندی و تیزی زبان و استفاده زیاد او از ضمیر اول شخص مفرد در سخنانش دید.

شمس تبریزی بر خلاف عموم عارفان از خویشتن خویش فراوان سخن می گوید به طوری که بسیاری از سخنان او ساختاری حسب حال گونه دارد. اول شخص و شخص اول کتاب مقالات، خود اوست. آنچه که زبان او را از زبان سایر عارفان متمایز می کند همین نگاه اول شخص اوست که در کثرت کاربرد واژه های «من» و «مرا» خودنمایی می کند. من شمس، من خوار شده و فرو کوفته ای نیست که در آثار بسیاری از صوفیه دیده می شود. من او رند و بی پرواست که در مقابل هر کسی و در برابر هر چیزی سر تسلیم فرود نمی آورد. شخصیت او ثابت و اعتماد به نفسش استوار است: «اگر اهل ربع مسکون جمله یکسو باشند و من به سویی هر مشککشان که باشد همه را جواب دهم و هیچ نگریم از گفتن و سخن نگردانم و از شاخ به شاخ نجهم» (همان: ۱۸۶). او در بند آن نیست که سخنش مورد رد یا قبول دیگران واقع شود. نخوت درویشی به او چنین اجازه ای نمی دهد: «گفتم مرا مهاری است که هیچ کس را زهره نباشد که آن مهار من بگیرد الا محمد رسول الله. او نیز مهار من به حساب گیرد آن وقت که تند باشم که نخوت درویشی در سرم آید، مهارم را هرگز نگیرد (همان: ۲۵۴). خلق و خوی ناشی از نخوت درویشی او به گونه ای است که گاه مدعی می شود اگر خدا هم ده بار به او سلام کند، پس از بار دهم به علیکی قناعت می کند و خود را کر می سازد (همان: ۲۷۳) و اگر بنا داشته باشد که به کاری اقدام کند اگر خدا هم مانع شود آن را نمی شنود! (همان: ۳۳۹).

البته لحن مقتدرانه در زبان عموم عارفان نیز مشاهده می شود. این لحن در زبان عارفان بی پروایی همچون حلاج آشکارتر است. اما شمس تبریزی خود را از آنان متمایز و برتر می داند.

اصولاً سخنان مقتدرانه عارفان در سه حالت از آنان صادر می شود: ۱. خودآگاه؛ ۲. ناخودآگاه؛ ۳. نیمه خودآگاه. اقتدار خودآگاهانه آن جایی است که عارف در حالت صحو و هوشیاری، بر اساس بینش عرفانی همه کس و همه چیز را در برابر معشوق ازلی ناچیز می شمرد و نسبت به آنها اظهار بی نیازی می کند که در چنین حالتی سخنان او با صراحت همراه است. اقتدار ناخودآگاه در حالت فنا و لحظه های بی خودی روی می نماید. در این حالت عارف احساس می کند که خداوند از زبان او سخن می گوید؛ خداوندی که در جایگاه معشوق قرار دارد و همه چیزدان و دانای مطلق است. سخنان عارف در این حالت به ابهام گرایش دارد و رنگ رمز و

راز به خود می‌گیرد به طوری که گاهی برای عموم غیر قابل فهم و بی معنا تلقی می‌شود. نیمه خودآگاه آنجایی است که عارف بر حالت مستی و بی خودی اش آگاهی دارد؛ او در عین حالی که از مفاهیم راز آلود سخن می‌گوید می‌داند که چه می‌گوید و برای چه کسانی حرف می‌زند.

شمس تبریزی امتیاز خود را در این می‌داند که بیشتر اوقات در حالت نیمه خودآگاه قرار دارد. از نظر او اشکال کار حلاج این بود که او بر معرفت شهودی خود احاطه عقلی نداشت. مولوی نیز در نظر او همچون حلاج بود. شمس در جایی خود را با مولوی مقایسه می‌کند و در این مقایسه خود را هوشیار در لحظه‌های مستی و سُکر معرفی می‌کند و راه نسیان را بر خود بسته می‌داند. او می‌گوید: «مولانا را مستی در محبت هست، اما هشیاری نیست اما مرا مستی هست در محبت و هشیاری در محبت هست. مرا آن نسیان نباشد در مستی، دنیا را چه زهره باشد که مرا در حجاب کند یا در حجاب رود از من؟» (همان: ۷۹).

به نظر می‌رسد همین خصوصیت او یعنی تسلط بر خویشتن خویش در حالت تجربه‌های عرفانی، از او چهره‌ای ویژه ساخته و زمینه‌ساز نفوذ کلامش در جانهای مخاطبان شده باشد.

## ۲. شفافیت

آنچه که خوانندگان مقالات شمس تبریزی را بیش از همه شگفت زده می‌کند زبان عریان و شفاف اوست. شمس شیوه‌ای انتقادی دارد و اندیشه‌ها و باورهای خود را رگ و پوست کنده بیان می‌کند و در این راه از کسی پروایی ندارد. اما شیوه رسمی صوفیان گونه‌ای دیگر بود؛ آنان در پوشاندن اسرار و سر دلبران را در حدیث دیگران گفتن، مهارت ویژه‌ای داشته‌اند از این رو بخش مهمی از اعتقادات خود را به رمز بیان کرده‌اند. زبان رمزی در نظر عارفان حد فاصل میان دو عالم امکان و شهود بود که می‌توانست مفاهیم ماورائی را تا اندازه‌ای برای بشر قابل فهم کند اما از نظر شمس تبریزی زبان نمادین نیز همچون زبان متعارف نمی‌تواند حقایق عالم برین را آن چنان که هست بازتاب دهد از این رو بهتر است درباره آنها با زبانی ساده و بی آرایش سخن گفته شود تا مسائل عرفانی پیچیده تر از آنچه که هست جلوه نکند.

شمس ضمن انتقاد از کسانی که برای مهم نشان دادن باورها و آموزه‌های عرفانی، آنها را در لایه‌های تودرتوی الفاظ و اصطلاحات می‌پیچانند و بدین وسیله رهن خلق می‌شوند، با انتخاب زبانی ساده و شفاف تلاش می‌کرد مفاهیم بلند عرفانی را ساده سازی کند. او معتقد بود: «از عالم معنی الفی بیرون تاخت که هر که آن الف را فهم کرد همه را فهم کرد، هر که این الف را فهم نکرد هیچ فهم نکرد. طالبان چون بید می‌لرزند از برای فهم آن الف، اما برای طالبان سخن دراز کردند و شرح حجابها را، که هفتصد حجاب است از نور و هفتصد حجاب است از ظلمت به حقیقت رهبری نکردند رهنی کردند بر قومی، ایشان را نومید کردند که ما

این همه حجابها را کی بگذریم؟ همه حجابها یک حجاب است، جز آن یکی هیچ حجابی نیست. آن حجاب این وجود است (همان: ۹۹).

یکی از علل رویکرد شمس به زبان شفاف این است که او از دورنگی و ریاکاری به شدت بیزار است. و یکرنگی و صراحت را دوست دارد و به همین سبب کافران راستین در نزد او عزیزند: «کافران را دوست دارم از این جهت که دعوی دوستی نمی کنند» (همان: ۲۹۸). او از نفاق مردم دل آزرده شده بود و به همین سبب آنان را مورد انتقاد قرار می داد: «این مردمان به نفاق خوشدل می شوند و به راستی غمگین می شوند ... همین که راستی آغاز کردی به کوه و بیان می باید رفت که میان خلق راه نیست» (همان: ۱۳۹).

با این همه، سخنان او به مقتضای ماهیت و جنس اطلاعات آن، که مربوط به عالم قدس است، گاه در لایه ای از ابهام و مه گرفتگی قرار می گیرد و زبان او به رمز و پوشیدگی متمایل می شود. او از مخاطبان می - خواهد تا برای فهمیدن چنین سخنان مه گرفته ای که ناشی از تنگنای زبان است خودشان تلاش کنند و گامهایی به جلو بردارند. از نظر او تنها در این صورت است که پرده ها کنار می روند و حقیقت سخنانش آشکار می شود: «عرصه سخن بس تنگ است، عرصه معنی فراخ است. از سخن پیشتر، تا فراخی بینی و عرصه بینی» (همان: ۹۹).

### ۳. هنجارگریزی

هنجارگریزی و از خلاف آمد عادت کام طلبیدن از خصوصیات مهم شخصیتی شمس تبریزی است. هنجارگریزی کلامی شمس در مقالات نیز ریشه در هنجارگریزی رفتاری او دارد و آن نیز از پیش عرفانی او سرچشمه می گیرد.

نمونه های فراوانی از رفتارهای غیرمتعارف شمس در مقالات او منعکس شده است. او بنا به گفته خود در کودکی دچار دگرگونی روحی و انقلاب درونی می شود و تا چهار روز از خوردن غذا امتناع ورزیده، تنها از طریق امداد غیبی و نیرویی قاهر تغذیه می شده است. (همان: ۷۴۰). نسبت خود را با پدر به مثابه تخم بطی می دانسته که در زیر مرغ خانگی پرورش یافته است (همان: ۷۷). او دست به قلم نمی برد و چیزی نمی نوشت و عجب این که مدعی بود که چون مطالب را نمی نویسد در وجود او ماندگار می شود. (همان: ۲۲۵). او چنان بود که هر که را دوست می داشت، با او از در «قهر» و «جفا» وارد می شد تا «همگی» از آن او شود (همان: ۲۱۹ و ۲۷۹). او می گفت: «اگر دشنام من به کافر صد ساله رسد مؤمن شود و اگر به مؤمن رسد ولی شود و به بهشت رود عاقبت» (همان: ۸۷). این موارد و بسیاری از این دست عادت ستیزیها و هنجارگریزیها که در رفتارش جلوه گر می شد؛ از او فردی استثنایی ساخته بود به طوری که افراد مستعد در

مواجهه با او دگرگون می شدند؛ همان طور که مولانا در اولین برخورد با او مسحور شد و تا پایان عمر شمس شیفته اش گردید و پس از پایان حیات او نیز ادامه وجودش را در وجود خود یافت و عاشقانه از او الهام گرفت. شکستن ساختار شخصیتی و ذهنی مولوی چنان نبود که هر کس بتواند از پس این کار شگرف برآید. یقیناً روحانیت و شکوهی که در وجود شمس نهفته بود فوق العاده عظیم تر از افتخاراتی بود که مولوی از آن برخوردار بود. نگاه نافذ شمس یک باره مولوی را زیر و زبر کرد و درون او را از خودخواهیهای پنهان رها ساخت. مردی محتشم و فقیهی عالی قدر را که در زهد و عبادت، زبانزد و در دانشهای عصر خود بی نظیر بود، از مسند تدریس به زیر کشید و به رقص و پایکوبی و سماع واداشت. در واقع شمس «توجه مولانا را از استغراق در بحث و درس به استمرار در ذوق و کشف کشانید و بی حاصلی علمی را که از قیل و قال مدرسه حاصل می شود بر وی نمایان کرد.» (زرین کوب، ۱۳۷۰: ۲۳۹).

متن مقالات نیز نمونه ای از بینش و منش هنجارگريزانه و ساختارشکنانه شمس را در عرصه گفتار به نمایش می گذارد. زبان شمس در مقالات، زبانی هنجارگريز است که بیش از همه از زبان محاوره ای او نشأت می گیرد. شمس در بسیاری از سخنانش که به تشریح احوال درونی خود می پردازد، زبان نامسجم و پریشان دارد. ساختار جملات او نیز در محور همنشینی با یکدیگر نامرتب می نماید. تداعیهای ناشی از سیالیّت ذهن که منبعث از تجربیات عمیق شهودی و واردات قلبی اوست، فضای متن را از حالی به حال دیگر دگرگون می سازد تا جایی که خوانندگان در بعضی موارد از درک معنی عاجز می مانند. با این که شروع کلامش زیبا و عالمانه است و نظیر بسیاری از آثار مکتوب علمی با جملات خبری آغاز می شود، ولی در ادامه سخن، به طور محسوس فحوای کلام او به جانب دیگری رانده می شود تا شخصیت و اندیشه اش متفاوت از دیگران نمود یابد. این دگرگونی در متن، که منجر به شکستن ساختار نحوی کلام او شده است، به سخن او رنگ و لعاب ویژه ای بخشیده است که ذهن خواننده را به سوی متن معطوف می دارد. گاهی نیز پس از بیان چند جمله، رشته کلام در میان کلمات به ظاهر نامربوط او گم می شود و معنی جملات در میان عبارتهای نامفهوم رنگ می بازد. چنان که در عبارت زیر دو جمله آغازین با زیبایی و صراحت هر چه تمامتر در وجه اخباری آمده است، اما در ادامه صراحت و روشنی کلام جای خود را به ابهام و پرشهای معنایی می دهند؛ به گونه ای که رابطه معنایی بین جمله ها از هم گسیخته و خواننده در فضای متن دچار بهت و حیرت می گردد:

«دل من خزینه کسی نیست، خزینه حق است. قماش اشتریان در اینجا چرا رها کنم؟ برون اندازم! این ضمیر دیگران دیگر است. این طاقت ندارد الا خزینه شه را. از بی خودی از آن سو قوتی است، با خود پر است» (شمس، ۱۳۶۹: ۶۷۲).

تمایل شمس به هنجارگریزی موجب شده است که آرایه‌النفات و چرخش شگردها به شکل‌های مختلف در مقالات به چشم بیاید؛ مثلاً شمس در بیان حکایتها گاهی با پرسه زدن در میان شخصیت‌های داستان و گردش در لایه‌های متن، از زاویه‌ای به زاویه دیگر رفته و با ایجاد فضا و زمینه سازی برای گفتگوی میان شخصیتها، متن را از حالت ایستایی و سکون به پویایی واداشته است. رد پای این شگرد را که در داستانها و رمانهای معاصر کاربرد دارد و به زاویه دید متغیر معروف است در مقالات می‌توان دید.

گاهی نیز زمان افعال در محور همنشینی تغییر می‌کند همچنان که در مثال زیر با چرخش فعل از زمان ماضی به مضارع روبرو می‌شویم: «شب دختر را آوردند و زنان همسایه و مادر به تعجب می‌نگرند، و قومی از زنان که می‌شناختند پیش دختر رفتند و استحالتی می‌نمودند...» (همان: ۶۷۰).

#### ۴. روایت‌گری

«روایت‌شناسی مجموعه‌ای از احکام کلی درباره ژانرهای روایی، نظامهای حاکم بر روایت (داستان‌گویی) و ساختار پیرنگ است که تاریخ آن را می‌توان به سه دوره تقسیم کرد: دوره پیش ساختارگرا (تا ۱۹۶۰)؛ دوره ساختارگرا (۱۹۶۰-۱۹۸۰) و دوره پس‌ساختارگرا» (مکاریک، ۱۳۸۴: ۱۴۹).

رولان بارت، نظریه پرداز فرانسوی، «روایت» را از شمار جهانیه‌های بشری معرفی می‌کند و آن را در تمام جلوه‌های فرهنگی مانند قصه، داستان، نمایش، اسطوره و تاریخ حاضر می‌داند. او همچنین بر این باور است که جامعه بدون روایت غیر قابل تصور است. از نظر او روایت کاری با خوب و بد ندارد خیلی ساده در جامعه وجود دارد مانند خود زندگی (انوشه، ۱۳۸۱: ۶۹۵).

بدیهی است جهانی که عارف در آن به سر می‌برد با جهان غیر او کاملاً متفاوت است. در نتیجه، نوع نگرش و شیوه روایتش از حوادث نیز متأثر از دنیای اوست؛ چرا که عارف دائماً درگیر با خویشتن خویش است و جهاد با نفس را سرلوحه زندگی خود قرار داده است. از این رو درون پرشور او که محصول جدال پی در پی او با نفسانیات است، در معرض مباحثات درونی و حدیث نفسهای شور انگیزی قرار می‌گیرد و او بخشی از آنها را برای دیگران روایت می‌کند.

شمس در سرتاسر کتاب *مقالات* با روایت سر و کار دارد. ذهن سیال شمس در این روایت بزرگ، دائم از فضایی به فضای دیگر منتقل می‌شود. این انتقال فضا که به دنبال تداعیهای رنگارنگ تحقق می‌یابد به صورت طبیعی و به دور از قالبهای دستوری کلاسیک روایت می‌شود؛ گویی مفاهیم و معانی مانند حوادث داستانهای جریان سیال ذهن بدون هیچ نظم منطقی به سرعت از ذهن شمس سرازیر و به زبان او منتقل می‌شوند.



گاهی روایت او از حالات و تجربه های عرفانی با تصاویر پویا و متحرک همراه است مانند «فروافتادن روشنایی از دهان» و «برون رفتن و درخشش نور از گفتار». او در این عبارت که: «آفتاب است که همه عالم را روشنی می دهد؛ روشنایی می بیند که از دهانم فرو می افتد. نور برون می رود از گفتارم در زیر حروف سیاه می تابد.» (شمس تبریزی، ۱۳۶۹: ۳۶۰). و یا آنکه در عبارت زیر رقص مردان خدا را در لطافت و سبکی به حرکت برگ بر روی آب مانند کرده است: «رقص مردان خدا لطیف باشد و سبک؛ گویی برگ است که بر روی آب می رود. اندرون چو کوه و صد هزار کوه و برون چون کاه» (همان: ۶۲۳). شمس تبریزی در روایت اندیشه ها، تجربه ها و حالات عرفانی خود به قصه گویی نیز پرداخته است. بهره گیری شمس از شگردهای مؤثر قصه سازی و حکایت پردازی و نیز بیان خاطرات شخصی برای القاء مفاهیم مورد قبول خود، مقالات او را جذاب و خواندنی تر نموده است. روایت خاطرات شخصی در مقالات یکی از شیوه هایی بوده است که شمس توانسته است با استفاده از آن خلق و خو و مرام و مسلک و اندیشه های خود را به زیبایی و در کمال صراحت و سادگی انعکاس دهد:

«مرا یک دوست نمای بود. مریدی دعوی کردی، می آمد که مرا یک جان است، نمی دانم که در قالب توست یا در قالب من. به امتحان روزی گفتم: ترا مالی هست، مرا زنی بخواه با جمال، اگر سیصد خواهند تو چهارصد بده. خشک شد بر جای!» (شمس تبریزی، ۱۳۶۹: ۲۹۰).

وجود بیش از ۱۲۰ حکایت در مقالات، نشان دهنده توجه شمس به اهمیت قصه و داستان در تعلیم مفاهیم عرفانی و ساده سازی آنهاست. این قصه ها اغلب تمثیلی است آن چنان که شمس درباره آنها می گوید: «هر قصه را مغزی هست. قصه را جهت آن مغز آورده اند نه از بهر دفع ملالت» (همان: ۴۲۵) و در جای دیگر می گوید: «غرض از حکایت، معامله حکایت است نه ظاهر حکایت که دفع ملالت کنی به صورت حکایت، بلکه دفع جهل کنی» (همان: ۳۷۹).

یکی از تمثیلهای زیبا روایتی است که او از گفتگوی خود با پدرش ارائه می دهد و در آن عدم سنخیت فکری و رفتاری خود را با او بیان می کند: «یک سخن از من بشنو، تو با من چنانی که خایه بَط را زیر مرغ خانگی نهادند، پرورد و بط بچگان برون آورد؛ بط بچگان کلان ترک شدند، با مادر به لب جو آمدند، در آب در آمدند. مادرشان مرغ خانگی است. لب جو می رود امکان در آمدن در آب نی. اکنون ای پدر! من دریا می بینم مرکب من شده است، و وطن و حال من این است. اگر تو از منی یا من از توام، در آ در این دریا؛ و اگر نه، برو بر مرغ خانگی...» (همان: ۷۷).

از ویژگیهای مهم روایت در حکایات شمس، کوتاه و مینی مالیستی بودن آنهاست که می تواند ناشی از روحیه شتابزده او و تمایلش به انتقال سریع پیام به مخاطبانی باشد که اکثر آنان را مردم عوام تشکیل

می‌داده‌اند. او به کمک شگردهای مختلف روایی، از حکایتی طولانی، قصه‌ای چند سطری با جذابیت و گویایی می‌آفریند.

قصه‌های مقالات شمس تبریزی از جهت چگونگی به کارگیری ابزار روایت سه دسته‌اند:

۱. قصه‌هایی که کاملاً نقل راوی است. شخصیتها در این قصه‌ها به هیچ وجه سخن نمی‌گویند؛ مثل قصه «آن بقال که جهت یک پول مکیس می‌کرد» (همان: ۱۱۲).
۲. قصه‌هایی که سراسر آن گفتگوی شخصیتها با هم است؛ مانند قصه «مامی که در نماز به چپ و راست می‌نگرد» (همان: ۳۱۵).

۳. قصه‌هایی که شمس نقل راوی را با گفتگوی شخصیتها در هم می‌آمیزد که ۹۲ درصد قصه‌های مقالات شمس به همین شیوه روایت می‌شوند.

تمام حکایات و قصه‌های مقالات از نوع روایت گذشته نگر یا غیابی‌اند و راوی، داستانهایی را روایت می‌کند که به زمان گذشته مربوط است، نه حال. در این حکایتها شمس با نحوه بیان خود نشان می‌دهد که فقط گزارشگر اخبار و اقوال است، از این رو معمولاً واژه‌های «گفت» یا «گفتم» در حکایتهاش تکرار می‌شوند و بدین وسیله مخاطبین درمی‌یابند که شخصیتها نسبت به آنان غایبند و این رویدادها را در زمانی گذشته گذرانده‌اند. از طرفی دیگر می‌توان گفت که روایت‌های شمس در حکایتها و قصه‌هایش روایت خطی است و هیچ نوع چرخشی در روایت قصه‌هایش صورت نمی‌گیرد.

یکی از مواردی که در روایت قصه‌های شمس جذاب است و می‌توان مشابه آن را در داستانهای جدید مشاهده کرد، استفاده از زبانهای گوناگون فعل است که سبب تنوع در خوانش داستان می‌شود از جمله در حکایت سعید مسیب (همان: ۶۷۰).

اصولاً فعل از سازوکارهای پویایی داستان است. التفات ناگهانی از فعلهای گذشته به زمان حال و برعکس، بیش از پیش بر پویایی داستان می‌افزاید، به نحوی که خواننده را از ملالت بیرون می‌کشد، به شرط آنکه بیش از اندازه نامتعارف نباشد. توالی و سیلان گذشته و حال فرم متفاوت نوشتار را نشان می‌دهد و جنبه‌های نمایش قصه را تقویت می‌کند؛ گویی دوربین فیلمبرداری از دور به نزدیک می‌آید و در تصویر نزدیک درنگ می‌کند و دوباره دور می‌شود و این عمل چند بار تکرار می‌گردد (رضی و فیض، ۱۳۸۵: ۵۳ - ۵۷).

## ۵. متناقض نمایی

متناقض نمایی بودن از خصوصیات زبان عرفانی است. عارفان با الگوبرداری از آیه «ما رمیت إذ رمیت و لکن الله رمی» (آیه ۱۷ سوره انفال) که در آن تیر انداختن هم به پیامبر نسبت داده شده و هم از او سلب شده است، به طور فراوان از این شگرد در کلام خود بهره برده اند.

درباره این که چرا زبان عرفانی پارادوکسیکال است و به چه علت عارفان از چنین زبانی استفاده می کنند دیدگاههای گوناگونی وجود دارد: (کاکایی، ۱۳۸۱: ۴۱۶-۴۱۸) برخی ماهیت حالات و تجربه های عرفانی را پارادوکسیکال می دانند و استفاده از چنین زبانی را ناشی از نوع اطلاعات و آگاهیهای می دانند که به وسیله آن بیان می شود. برخی نیز آن را یکی از فنون خطابی معرفی می کنند که عارفان برای تأثیرگذاری بیشتر کلام خود از آن استفاده می کنند و گروهی نیز آن را نوعی بازی با کلمات می دانند که از آنها برای ضربه زدن به شنونده و بیدار کردن او یا روشن کردن بحث و یا گیج و حیران کردن قوای عقلانی استفاده می شود تا زمینه برای القای معانی عرفانی مورد نظر به مخاطب فراهم آید.

به نظر می رسد مهمترین عاملی که در تناقض نمایی کلام عارفان نقش دارد همنشینی و تلاقی امور طبیعی با امور ماوراء طبیعت در سخنان آنان است. هنگامی که دو فضای کاملاً متفاوت که اصول و قوانین حاکم بر آنها با هم متناقض است در کلام عارفان در هم تنیده می شود طبیعی است که سخنان آنان متناقض جلوه کند، همچنان که در بسیاری از سخنان شمس رثالیسم با سوررئالیسم در هم می آمیزد و ذهن خواننده در میان این دو حالت در نوسان می ماند. کلام او از سویی با عالم واقع در پیوند است و خواننده را به سبب باورپذیر بودن آن، با خود همراه می کند و او را در فضای متن به حرکت در می آورد؛ از سویی دیگر خصوصیات فراواقعی آن، گستره ای افسون نما را پیش چشم خواننده به نمایش می گذارد. پارادوکس در ذهن و زبان شمس نمونه های فراوان دارد مثلاً در نظر او از زیر حروف سیاه نور می تراود (شمس، ۱۳۶۹: ۶۶۰) و گفتاری بدون حرف و صوت وجود دارد (همان: ۷۷۰).

شمس تبریزی برای ارائه زبانی پارادوکسیکال از شگردهای مختلفی استفاده می کند. در مقاله «توصیف زبان شناختی پارادوکسها یا عبارتهای متناقض نما در مقالات شمس تبریزی» چهار الگوی ساختاری از پارادوکسهای شمس ارائه شده است (وثوقی، ۱۳۷۸: ۱۵۶-۱۶۸).

## ۶. محاوره ای و عامیانه بودن

شمس مانند بسیاری از عرفای سده های اول هجری که دم گرم و مصاحبت کیمیاگر شیخ را بسیار نافذتر از حروف مرده در کتابها و نوشته های پر زرق و برق می دانستند به کتابت و تعلیمات مدرسی روی خوش نشان

نمی داد و تنها به گفتار بسنده می کرد. از این رو «زبان مقالات، زبان محاوره است و در اوج بلاغت؛ سیالیت و جوشی خاص دارد، یک اثر مغناطیسی دارد، یک زیبایی وحشی دارد که خواه ناخواه مخاطب را اسیر خود می گرداند، شاید نفعه ای از اعجازی که در قرآن هست، چه خاستگاه قرآن هم زبان پیغمبر بود و نه قلم او. قرآن اول بر زبان پیغمبر جاری شد و بعد در قید نوشته درآمد.» (موحد، ۱۳۸۱: ۲۲-۲۳). شمس تبریزی عظمت قرآن را در آن می داند که از زبان پیامبر درآمد است. او می گوید: «من قرآن را بدان تعظیم نمی کنم که خدا گفت، بدان تعظیم می کنم که از دهان مصطفی (ص) برون آمد» (شمس، ۱۳۶۹: ۶۹۱).

شمس گویا باور داشت که زبان شفاهی از زبان مکتوب به اندیشه آدمی نزدیک تر است از این رو، ضمن ترجیح دادن گفتار بر نوشتار گفته است: «من عادت نبستن نداشتنم هرگز. سخن را چون نمی نویسم در من می ماند و هر لحظه مرا روی دگر می دهد.» (همان: ۲۲۵).

اصولاً گفتار را طبیعی ترین شکل زبان دانسته اند و در برتری گفتار بر نوشتار فراوان سخن گفته اند: افلاطون گفتار را تقلید از طبیعت و نوشتار را تقلید از گفتار می دانست و نوشتار را تقلید تقلید یا جانشین معنی می خواند. پل ریکور گفته است: «گفتار همواره زمینه خود را فراهم می آورد اما متن نه تنها گسست در دلالت است بلکه در حکم متوقف کردن ارجاع است.» (احمدی، ۱۳۷۰: ۶۲۶). به علاوه در گفتار این امکان برای گوینده وجود دارد که بلافاصله بازتاب سخنان خود را در مخاطبان ردیابی کند و سخن را به اقتضای حال تغییر دهد.

یکی از عوامل دل نشینی و اثرگذاری کلام شمس شفاهی گویی و نزدیکی زبان او به زبان روزمره و گفتار عادی مردم است. ظاهراً بیشتر شرکت کنندگان در مجلس وعظ او پیشه وران و مردم خرده پا بودند که با زبان علمی و مدرسه ای آشنایی چندانی نداشتند. از این رو واژگان و اصطلاحات فراوانی از زبان عامیانه در مقالات شمس آمده است؛ واژگانی مانند چاروق، بغوسی، قندوره، دستک زدن، کچولک، چالیک، لاهوره، مارون، شنگیار و بسیاری دیگر از کلمات مربوط به اسامی غذاها، لباسها و بازیهای رایج در آن دوران.

از دیگر خصوصیات سبکی ناشی از زبان گفتاری و عامیانه می توان این موارد را نام برد: فراوانی کاربرد توصیف به کمک جملات بی فعل؛ جابه جایی ارکان جمله به ویژه تقدم فعل بر سایر اجزای جمله؛ فراوانی کاربرد شبه جمله؛ فراوانی دگرگونیهای آوایی واژگان؛ اتصال پسوند «ک» به اسم.

## ۷. تأویل گرایی

زبان شمس در مقالات ساده و شفاف است اما قلمرو موضوعی سخنان او، امور نامتعارف و مفاهیم رازآلود است. از دیدگاه عارفان از جمله شمس، پدیده های هستی لایه های درونی و پوشیده ای دارند که شگرف تر

و نغز تر از نمود ظاهری آنهاست. به اعتقاد آنان معانی فرا مادی اند و زمانی به درستی فهمیده می شوند که با شهود و یا از طریق تجلی درک شوند.

این تلقی عارفان زمینه ساز گرایش آنان به تأویل برای دستیابی به نوعی معرفت پنهان درباره حقایق هستی شده و آنان را به برداشتهای تازه از آیات و روایات رهنمون شده است.

از نظر شمس تبریزی «هرآیتی همچو پیغامی و عشق نامه ای است» (شمس، ۱۳۶۹: ۶۳۴) از طرف معشوق ازلی که او نیز به عاشقانش عشق می ورزد. آدمیان برای دریافت حقیقت این پیام، باید وجود خود را محل نزول وحی بدانند و فکر کنند که مخاطب هر آیه ای خودشان اند (همان: ۶۸۱). در چنین حالتی است که به دریافتی ویژه و گاه منحصر به فرد از پیغام الهی دست می یابند که مسبوق به سابقه نیست.

شمس تبریزی در بسیاری موارد سخنان مفسرانی را که تنها به نقل حرفهای بزرگان بسنده می کنند مورد انتقاد قرار می دهد و تأکید می کند که «من سخن می گویم از حال خود، هیچ تعلقی نمی کنم به اینها» (همان: ۷۲). و در جایی دیگر می گوید: «گفتند ما را تفسیر قرآن بساز. گفتیم: تفسیر ما چنان است که می دانید: نی از محمد و نی از خدا» (همان: ۲۷۲).

با این حال تأویلهای او از آیات و روایات بی شباهت با برداشتهای سایر عارفان نیست اما تأویلهای نو نیز در مقالات او کم نیستند (طاهری، ۱۳۸۵: ۱۰۶-۱۱۶).

به عنوان مثال، شمس درباره درخواست موسی برای رؤیت خداوند و شنیدن جواب قاطع مبنی بر عدم امکان رؤیت خداوند (اعراف، آیه ۱۴۳) با تأویلی خاص معتقد است که این آیه، نفی رؤیت خداوند نیست: «چون حقیقت رؤیت به موسی روی آورد و او را فرو گرفت و در رؤیت مستغرق شد، گفت: ارنی. جواب داد: لن ترانی؛ یعنی اگر چنان خواهی دید، هرگز نبینی. این مبالغه است در انکار و تعجب؛ که چون در دین غرقی، چون می گویی بنمای تا ببینم؟ و گرنه چون گمان بریم به موسی محبوب الله و کلیم الله که بیشتر قرآن ذکر اوست و مَنْ أَحَبَّ شَيْئًا أَكْثَرَ ذِكْرُهُ... و لکن أَنْظِرْ إِلَى الْجَبَلِ، آن جبل ذات موسی است که از عظمت و پابرجایی و ثبات، جیش خواند؛ یعنی در خود نگری ما را ببینی. این به آن نزدیک است که مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ. چون در خود نظر کرد او را بدید. از تجلی، آن خود او که چون که بود مُدْک شد و گرنه چون روا داری که دعای کلیم خود را رد کند و به جمادی بنماید؟» (شمس، ۱۳۶۹: ۱۷۴-۱۷۵).

## ۸. آهنگین بودن

ابن سینا یکی از ریاضتهای عارفان را برای مطیع کردن نفس اماره، گوش دادن به کلام پندآموز می داند؛ کلامی که یکی از چهار شرط آن خوش آهنگ بودن است (ملکشاهی، ۱۳۶۸: ۴۴۷). خواجه نصیر طوسی

در تأیید این نظر بیان می‌دارد که سخن آهنگین با نوای ملایم، نقش بسیار مؤثری در پذیرش سخن از سوی مخاطب ایفا می‌کند. امام فخر رازی نیز با اشاره به نقش بلاغت در اثرگذاری کلام، به شباهت میان نحوه ادای سخن از نظر نوا و آهنگ با لحنها و پرده های گوناگون موسیقی می‌پردازد. او معتقد است همان گونه که دگرگونی صداهای انسان تحت تأثیر حالت‌های مختلف غم و شادی است، شنیدن صداهای گوناگون موسیقی نیز احوال او را تحت تأثیر خود قرار می‌دهد (پتربی، ۱۳۸۲: ۳۱۱-۳۱۲).

زبان شمس در مقالات زبانی واعظانه است که حالت خطابی دارد و در بعضی موارد جدلی است. او با زبانی بی‌پیرایه با مخاطبان خود سخن می‌گوید. در عین حال، سخنان او در پاره‌ای موارد با زبان آهنگین و زیبا آمیخته می‌شود که مخاطب را علی‌رغم تند و تیزی او در گفتار، تحت تأثیر خود قرار می‌دهد و نفوذ کلام او را در شنونده دوچندان می‌کند. آهنگ کلام او آهنگی طبیعی است که شنونده آن را با جان خود حس می‌کند و از آن اثر می‌پذیرد.

یکی از مهمترین عناصر موسیقی ساز در کلام شمس تکرار است. شمس با استفاده از شیوه بلاغت منبری، ضمن تکرار اندیشه‌ها و باورهای عارفان، واژگان و ترکیبات را نیز به گونه‌های مختلف تکرار می‌کند تا ضمن بالا بردن سطح موسیقایی کلام و خوش آهنگ کردن آن، بر نقش اقناعی سخن خود بیفزاید. یکی از گونه‌های تکرار که با زبان ساده و طبیعی او مناسبتی تام دارد تکرار زیاد حرف عطف «و» است. تکرار این حرف موجب می‌شود تا خواننده در پایان هر جمله ضرب آهنگ دل‌نشینی را که ناشی از فرود آمدن آهنگ کلام در جمله قبل و برخاستن آن در آغاز جمله بعدی است احساس کند و از این اوج و فرود منظم در جملات متوالی لذت ببرد. به علاوه، این شیوه باعث می‌شود تا جملات پیوسته و پی در پی خواننده شوند و خوانش کلام سرعت گیرد؛ به ویژه در جملات کوتاهی که پشت سر هم می‌آیند. جملات زیر نمونه‌ای از این دست است: «چندین سخن و نصیحت و وعظ با تو گفتم اگر در شهر گفتمی صد هزار مراعات کردند و خلائقی مریدم شدند و خلقی غریب کردند و موی بریدندی و جان و مال شیرین فدا کردند» (شمس، ۱۳۶۹: ۲۴۲).

استفاده از نام آواهای گوناگون نیز با آهنگ طبیعی کلام او مرتبط است. این نام آواها که گاه برای بیان ناگهانی احساسات درونی به صورت طبیعی در زبان جاری می‌گردند و گاه برای تقویت معنا در کلام ادبی عمداً به کار گرفته می‌شوند در ایجاد موسیقی در زبان گفتاری نقش به‌سزایی دارند؛ ترکیباتی مانند تاق و ترنب، تراقتراق، چغ چغ و ...

سجع گونه‌هایی نیز که به صورت اتفاقی در کلام شمس حضور دارد از عوامل موسیقی ساز است که به نظر می‌رسد به سبب مصاحبت مستمر او با قرآن، ناخودآگاه در ساختار کلام او جا می‌گیرد مانند این عبارت:

«از جوش دریای کلام حق بر لوح الفی نقش گشت. فرمان آمد که ای جبرئیل روحانی، برخوان از لوح ربّانی، این حرف سبحانی.» (همان: ۲۲۵).

### جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

عارفان از زبان فراوان سخن گفته‌اند؛ به ویژه از تنگنای زبان خود در بیان حقایق معنوی و محدودیت فهم مخاطبان در دریافت آن حقایق. گروهی در مواجهه با این مشکل خاموشی پیشه کرده و زبان سکوت برگزیده‌اند. برخی نیز به اصطلاح‌سازی روی آورده و باورها و تجربه‌های روحی خود را در زبانی رمزی و نمادین عرضه کرده‌اند، اما شمس تبریزی از آنانی است که زبان خود را به سطح زبان عوام تنزل داده و بی‌پیرایه با مخاطبانش سخن گفته است. از این رو سخنان شمس برخلاف بسیاری از آثار نثر صوفیه که بعدها در پرنیان ادب با صورتهای گوناگون خیال عرضه می‌شده، برجستگی و لطف و شکوه خود را به صورت زبان ساده و بلاغت طبیعی گفتاری نشان می‌دهد. البته زبان شمس گاهی اوج می‌گیرد و تصویری و رمزی می‌شود به طوری که فهم آن برای عموم دشوار می‌گردد.

فراز و فرود زبان شمس بدان جهت است که مقالات، مجموعه‌ای از سخنانی است که او در زمانهای گوناگون و در حالات مختلف و با اهداف متفاوت بر زبان جاری کرده است. طبیعی است که زبان تعلیمی او هنگام آموزش باورها و چگونگی سلوک عرفانی به مخاطبان با زبان احساسی او در گزارش تجربه‌های روحی خود متفاوت باشد.

اقتدار، شفافیت، متناقض‌نمایی، هنجارگریزی، محاوره‌ای و عامیانه بودن، روایت‌گری، تأویل‌گرایی و آهنگین بودن از مهمترین ویژگیهای زبان عرفانی شمس به شمار می‌روند که میزان شدت و غلظت آنها بنابر موقعیتهای گوناگون تغییر می‌کند. این خصوصیات با اندکی تفاوت در زبان سایر عارفان نیز دیده می‌شود اما آنچه که زبان شمس را از زبان دیگران ممتاز می‌کند نگاه انتقادی اوست که در زبانش بازتاب یافته است و ریشه در سلوک رندانه و جسورانه او دارد.

## کتابنامه

۱. احمدی، بابک؛ ساختار و تأویل متن؛ تهران: مرکز، ۱۳۷۰.
۲. انوشه، حسن؛ فرهنگنامه ادبی فارسی؛ جلد دوم، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۰.
۳. بقلی شیرازی، روزبهان؛ شرح شطحیات؛ به تصحیح هنری کرین، تهران: ۱۳۴۴.
۴. پالمر، ریچارد؛ علم هرمنوتیک؛ ترجمه محمد سعید خنایی کاشانی، تهران: هرمس، ۱۳۷۷.
۵. چامسکی، نوآم؛ زبان و اندیشه؛ ترجمه کوروش صفوی، تهران: هرمس، ۱۳۷۹.
۶. رضی، احمد و مهدیه فیض؛ «تحلیل عناصر داستانی در قصه های مقالات شمس تبریزی»؛ پژوهش زبان و ادبیات فارسی، شماره ۶، بهار و تابستان ۱۳۸۵.
۷. زرین کوب، عبدالحسین؛ باکاروان حله؛ تهران: جاویدان، ۱۳۷۰.
۸. پورنامداریان، تقی؛ «ادبیات عرفانی»؛ دانشنامه زبان و ادب فارسی؛ به سرپرستی اسماعیل سعادت، جلد اول، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۸۴.
۹. شمس تبریزی، محمد؛ مقالات شمس تبریزی؛ به تصحیح محمدعلی موحد، تهران: خوارزمی، ۱۳۶۹.
۱۰. طاهری، قدرت اله؛ «شمس تبریزی و تفسیرهای بدیع او از آیات قرآن»؛ پژوهشهای ادبی، شماره ۱۴، زمستان ۱۳۸۵.
۱۱. کاکایی، قاسم؛ وحدت وجود به روایت ابن عربی و مایستر اکهارت؛ تهران: هرمس، ۱۳۸۱.
۱۲. مکاریک، ایرنا؛ دانشنامه نظریه های ادبی معاصر؛ ترجمه مهراں مهاجر و محمد نبوی، تهران: آگه، ۱۳۸۴.
۱۳. ملکشاهی، حسن؛ ترجمه و شرح اشارات و تنبیهات ابن سینا؛ تهران: سروش، ۱۳۶۸.
۱۴. موحد، محمدعلی؛ «جایگاه مقالات شمس در ادب و عرفان ایران»؛ کتاب ماه ادبیات و فلسفه، آبان ۱۳۸۱.
۱۵. وثوقی، حسین؛ «توصیف زبان شناختی پارادوکسها یا عبارتهای متناقض نماد مقالات شمس تبریزی»؛ مردم و زندگی، شماره ۲۴، مهر ۱۳۷۸.
۱۶. ویگوستکی، لو سیمو نوویچ؛ تفکر و زبان؛ ترجمه بهروز عزبدفتری، تهران: نیا، ۱۳۷۰.
۱۷. هارلند، ریچارد؛ ابرساختگرایی؛ ترجمه فرزانه سجودی، تهران: حوزه هنری، ۱۳۸۰.
۱۸. هایدگر، مارتین؛ شعر زبان و اندیشه رهایی؛ ترجمه عباس منوچهری، تهران: مولی، ۱۳۸۱.
۱۹. یثربی، سید یحیی؛ فلسفه عرفان؛ قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه اسلامی، ۱۳۸۲.